



عدم تناسب فلسفه سنتی ما و دنیای جدید / بی‌محتوایی فلسفی فرهنگ اواخر قاجار

رضا ماحوزی معتقد است: گسست‌های تاریخی چون عدم تناسب فلسفه سنتی و دنیای جدید و بی‌محتوایی فلسفی فرهنگ اواخر قاجار در کنار غارت و چپاول نیروهای خارجی در ایران معاصر و عقب‌نگه‌داشتن تعمدی این سرزمین سبب شده فلسفه اسلامی نتواند در روزگار اخیر آنچنان که باید جلوه کند.

رضا ماحوزی معتقد است: گسست‌های تاریخی چون عدم تناسب فلسفه سنتی و دنیای جدید و بی‌محتوایی فلسفی فرهنگ اواخر قاجار در کنار غارت و چپاول نیروهای خارجی در ایران معاصر و عقب‌نگه‌داشتن تعمدی این سرزمین سبب شده فلسفه اسلامی نتواند در روزگار اخیر آنچنان که باید جلوه کند. دکتر رضا ماحوزی عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی در پاسخ به این سوال که آیا فلسفه بر فرهنگ تقدم دارد یا فرهنگ بر فلسفه، به خبرنگار مهر گفت: این پرسش از زمانه‌ای تا زمانه دیگر و از تمدنی تا تمدن دیگر پاسخ ویژه خود را می‌طلبد و نمی‌توان کثرت این موارد را به یک مسئله واحد تقلیل داد. به عنوان مثال می‌دانیم که در سنت‌های حکمی پیشامدرن و به عبارت دیگر در دنیای سنت، مسلماً اندیشه حکیمانه و فلسفی بنیاد فرهنگ است و بنابراین مقدم بر فرهنگ است. به این معنا که در این نظام‌های فکری، اساس کلام خداوند یا اندیشه‌های بزرگان، فیلسوفان و مصلحان راستین، بر حقایق معقول و غیر بشری و به دیگر سخن، کیهانی مبتنی است.

وی افزود: در این نظام‌ها، همین بنیاد، مبنای سطوح دوم و سوم فرهنگ قرار گرفته و در کلیت نظامی از ارزش‌ها و اصول فکری، رفتاری و معیشتی انسان‌ها را شکل داده است. حتی علوم طبیعی نیز در این کلیت، ارزش‌ها و محتوای خاصی را در پژوهش‌های خود وارد کرده و به نمایش گذاشته است. شاهد این ماجرا، همراهی اندیشه‌های اخلاقی و معنوی در پژوهش‌های تجربی دانشمندان تجربه‌گرای اسلامی و همچنین معرفی طبیعیات به عنوان یکی از اقسام حکمت در طبقه‌بندی علوم است.

ماحوزی گفت: این مسئله در زمانه فعلی به گونه‌ای دیگر است. شاید در وضعیت اخیر نیز همچنان فلسفه بنیاد بسیاری از تحولات فرهنگی باشد و به عنوان مثال علاوه بر فاکتورهای اقتصادی و نظامی، از بعد فرهنگی و فلسفی برای سرعت یافتن گردونه پیشرفت سخن گفته شود، اما با توجه به پیچیدگی ارتباطات در اشکال متنوع آن، کلیت این ادعا مبنی بر اینکه هر تحولی در عرصه ارزش‌ها و قوانین و رفتارها مستلزم تغییر در بنیادهای فلسفی است، توسط بسیاری از اندیشمندان مورد تردید واقع شده است. سخن از اولویت دموکراسی بر فلسفه یکی از این موارد است و می‌توان نمونه‌های بسیاری برای آن عرضه کرد.

مؤلف کتاب «فلسفه و فرهنگ؛ ادامه داد: برکنار از بحث اولویت داشتن یکی از این دو بر دیگری، مسئله دومی که باید در خصوص ارتباط این دو گفته شود، نحوه خدمت هر یک به دیگری است. اینجا سخن بر سر آن است که فلسفه یا فرهنگ چگونه می‌توانند همدیگر را تکمیل کنند؟ پشتوانه نظری این ارتباط، خویشاوندی این دو با یکدیگر است. خواه در چارچوب نظام‌های فکری سنتی و پیشامدرن بیاندیشیم و خواه برمبنای اصول دنیای جدید غرب فکر کنیم، در هر دو صورت فلسفه رابطه تنگاتنگی با فرهنگ دارد و بخش عظیمی از محتوای آن را تولید می‌کند تا آنجا که می‌توان این سخن را پذیرفت که «قوت فرهنگی هر سرزمین به قوت فلسفی آن بستگی دارد«.

مؤلف مقاله «بنیاد فلسفی مفهوم فرهنگ؛ افزود: از سوی دیگر، فرهنگ عقلانی بسط یافته در جامعه می‌تواند مجال فراخ و گسترده‌ای برای عرضه تفکرات عقلانی و فلسفی و گفتگوی توأم با امنیت و از سر احترام و همچنین معیشتی مناسب و شایسته برای خردمندان و فیلسوفان از یک سو و فلسفه‌خوان‌ها و فلسفه‌دان‌ها از سوی دیگر را فراهم آورد. این تعامل دو سویه، هم فرهنگ را در مقابل انواع مواجهه‌ها و فرهنگ‌پذیری‌های ناآگاهانه و بعضاً تعمدانه تقویت و واکسینه می‌کند و هم فلسفه را از خطر انزوا و گوشه‌گیری و تفرّد نجات می‌دهد.

وی یادآور شد: باید توجه داشت که بنابه اقتضای دنیای پیچیده ارتباطات و تعاملات و الگوگیری‌های آگاهانه و ناآگاهانه فرهنگی، حذف ارزش‌های فرهنگی قدیم یا ورود ارزش‌های فرهنگی ناسازگار با مجموعه ارزش‌های موجود در یک نظام فرهنگی و هم‌نشینی آزردهنده عضو جدید در کنار اعضاء قدیم، از زمره خطرات و تهدیدهای جدی‌ای است که بویژه نظام‌های فرهنگی غیرمدرن را به زحمت و رنجش واداشته است.

صاحب مقاله «فرهنگ توسعه؛ چالش پیش‌روی انسان‌شناسی فرهنگ؛ با بیان اینکه شاید بهترین گزینه برای تداوم فرهنگ اسلامی و ایرانی این سرزمین، توجه جدی‌تر به عقلانیت سنتی و عرضه آموزه‌های فرهنگی باشد، گفت: البته این سخن به معنای قهر یا مواجهه قهرآمیز با عقلانیت فعلی جهان نیست. مسلماً یک گفتمان عقلانی می‌تواند با دیگر گفتمان‌های عقلانی از در گفتگو وارد شود و در پرتو این گفتگو، نقص‌های خود را شناسایی کرده و از جنبه‌های نیکو و مورد استفاده طرف مقابل بهره گیرد؛ به شرط آنکه این بهره‌گیری آگاهانه، نافی بدنه اصلی نظام فکری خود نباشد.

وی ادامه داد: در این خصوص می‌توان برخی از رفتارها، قوانین و ارزش‌های مطلوب و معقول سطوح بیرونی فرهنگ دیگر تمدن‌ها را متناسب با بدنه اصلی عقلانیت اسلامی- ایرانی این سرزمین بازخوانی کرده و از آن‌ها در نظام فرهنگی خود سود جست. اینکه رفتارها، قوانین و ارزش‌های مذکور چگونه بر نظام فلسفی و علمی فرهنگ طرف مقابل مبتنی هستند و اینکه چگونه می‌توان این مؤلفه‌های اخذ شده را بر پایه‌های فلسفی و کلیت نظام ارزشی فرهنگ خودی مبتنی کرد کاری کاملاً فلسفی است و باید انجام گیرد.

ماحوزی گفت: مسلماً متناسب با پیچیدگی‌های دنیای امروز، فلسفه از تخصص‌های متعدد دانش‌های دیگر بهره می‌گیرد و باید چنین باشد. ما در این زمینه نیازمند دقت فراوان و تلاش جدی هستیم. مادامی که فلسفه بنیاد برنامه‌ریزی‌های فرهنگی مدیران ما قرار نگیرد، وضع از آنچه اینک هست بهتر نخواهد شد و چه بسا آشفتگی فرهنگی، در سطحی گسترده‌تر دامن ارزش‌های سنتی را بگیرد.

مولف «؛ بنیاد اخلاقی مفهوم فرهنگ در اندیشه اسلامی؛ در پاسخ به این سوال که چرا فرهنگ جامعه ما نتوانست شکوه فلسفی دوران گذشته خود را به زمان حال منتقل کند، این طور پاسخ داد: باید توجه داشته باشیم که وضعیت فعلی ایرانی‌های امروز با وضعیت ایرانی‌های دو قرن پیش و قبل از آن متفاوت است. ما عمده تخصص‌های خود را از علوم بدست می‌آوریم که مبانی فلسفی آن‌ها متفاوت از مبانی فلسفی پیشینیان ما است. این وضعیت فقط در مورد علوم انسانی نیست بلکه جدی‌تر از آن در علوم غیرانسانی، اعم از علوم فنی و تجربی نیز چنین است. این اشاره از آن رو لازم است که بدانیم دنیای جدید ساخته شده توسط دانشمندان و مدیران و قانون‌گذاران دنیایی با مختصات ویژه است و در این دنیا نسبت میان علوم، فلسفه و مدیریت‌ها به گونه خاصی که متفاوت از رویکرد سنتی است تعریف شده است.

وی افزود: با این ملاحظه باید گفت تناسبی میان فلسفه سنتی ما و شرایط فعلی جهانی که در آن بسر می‌بریم وجود ندارد. البته این سخن به معنای امتناع ذاتی این تناسب نیست. چه بسا فلسفه سنتی و میراث عقلانی این سرزمین بتواند با بازخوانی بنیادهای فکری خود و در نظر گرفتن پیچیدگی‌ها و اقتضائات دنیای جدید اعم از علوم، فرهنگ، توسعه، روابط بین‌الملل در عرصه اقتصاد، فرهنگ، قوانین و ... راهی را برای عرضه گفتمانی معقول و قابل دفاع باز کند.

مولف مقاله «؛ ترجمه، فرهنگ‌پذیری و التقاط فرهنگی؛ ادامه داد: نکته دیگری که باید گفته شود آن است که لزوم بازسازی فلسفه اسلامی و میراث عقلانی ما ضرورتاً به معنای مبدأیت و حجیت دنیای جدید و ارزش‌ها و قوانین آن نیست؛ چنانکه همین سخن نافی کلیت تلاش‌ها و ارزش‌های دنیای جدید نیست. نگاه نقادانه و عاقلانه متفکران و فیلسوفان ما می‌تواند همان‌گونه که خود را مورد انتقاد قرار می‌دهد و تلاش می‌کند گفتمانی قابل قبول برای دنیای جدید عرضه کند، این دنیا و مؤلفه‌ها و عناصر تشکیل دهنده آن را نیز نقادی می‌کند و هیچ یک از این مؤلفه‌ها و عناصر را حجت بالغه و غیرقابل مناقشه و تغییر لحاظ نمی‌کند.

عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی گفت: علاوه بر این مورد، کم‌کاری‌ها و تنبلی‌های عقلی حکمای عصر قاجار برای دور نمودن بنیاد فرهنگ این سرزمین از محتوای عقلی و فلسفی آن و در نتیجه تضعیف پایه‌های فرهنگی آن در این افت تاریخی بی‌تأثیر نبوده است. ضعف اولیه محافل دانشگاهی و بطور کلی علمی ما در مقابل برخی از جریان‌های نه چندان قوی فلسفی غرب اعم از مارکسیسم و نحله‌های فلسفی فرانسوی، شاهی بر این ناتوانی و ضعف فرهنگی برای پاسخ و تعامل عاقلانه با آن‌ها از یکسو و پذیرش سیل‌وار و ناآگاهانه و حتی آگاهانه ارزش‌های جدید غربی برای تغییر وضعیت فرهنگی ایرانیان در اواخر عصر قاجار و دوران پهلوی از سوی دیگر است.

وی در پایان گفت: این گسست‌های تاریخی (عدم تناسب فلسفه سنتی و دنیای جدید و بی‌محتوایی فلسفی فرهنگ اواخر قاجار) در کنار غارت و چپاول نیروهای خارجی در ایران معاصر و عقب‌نگه‌داشتن تعمدی این سرزمین سبب شده فلسفه اسلامی نتواند در روزگار اخیر آنچنان که باید جلوه کند؛ مسئله‌ای که برای جبران آن، حتی فردا نیز دور است.